عاطفه جعفری
روزنامه‌نگار

«ما ملت امام حسینیم» کلیدواژه عاشقان حسینی در سال ۱۳۹۹ است؛ کلیدواژه برآمده از ندای شهید حاج‌قاسم سلیمانی، شاگرد مکتب حسینی(ع). صدالبته عاشقی و توسل به نام حسین برای امروز و دیروز ما ایرانی‌ها نیست، که این عبارت «ما ملت امام حسینیم» رمز عاشقی و اتحاد حول محور حق‌طلبی و مبارزه با ظلم در طول تاریخ این سرزمین است. این رمز از میانه رجزهای رزمندگان محرم سال ۶۱ هجری هنوز به گوش می‌رسد که «ما ملت امام حسینیم». عشق به فرهنگ حسینی هر دلی را مجذوب خودش می‌کند و در تار و پود زندگی جامعه ایرانی جریان دارد. در این مجموعه یادداشت‌ها شاعران، نویسندگان و هنرمندان از تاثیر فرهنگ عاشورایی بر زندگی و جامعه ایرانی گفته‌اند و نوشته‌اند. پیشنهاد می‌کنم این صفحه را بخوانید و اگر دل‌تان کربلایی شد، همکاران ما را در روزنامه «فرهیختگان» یاد کنید.

ملت امام حسین (ع)

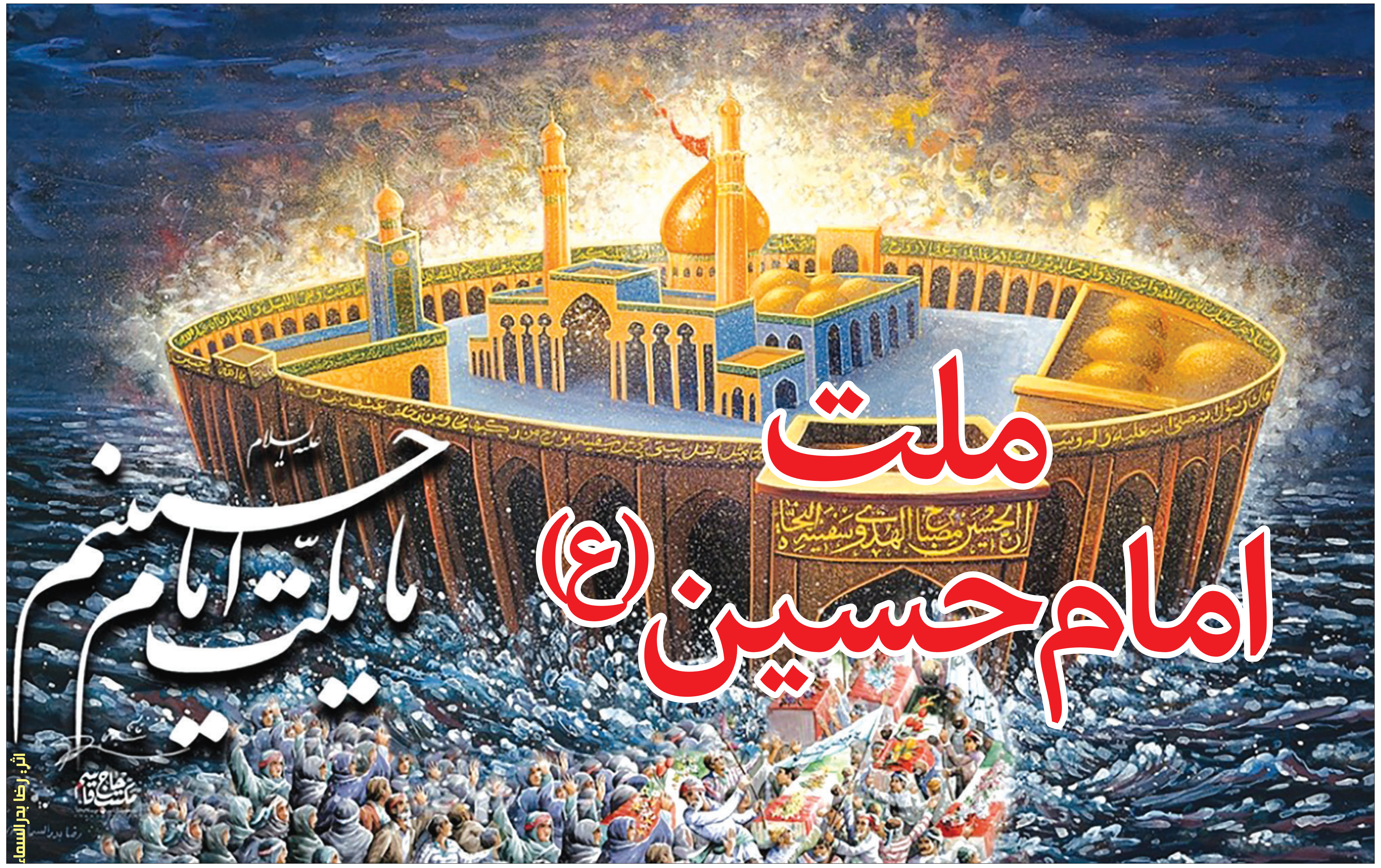
ما ملت امام حسینیم
علیه السلام
الحسین مصباح الهدی و سفینة النجاة

اثر: رضا بدرالسماء

ماجرای انگشتر و قطعه «متبرک»

قاسم افشار، خواننده

بنا به سنتی که از بچگی داشتیم و با یک سری از آیین‌های مذهبی بزرگ شدیم، فکر می‌کنم تمام ائمه برای ما قابل احترام هستند، ولی امام‌حسین(ع) تفاوت‌هایی ویژه دارد؛ تفاوت‌هایی که به‌خاطر آزادگی، استقامت و از خودگذشتگی که در ۱۴۰۰ سال پیش اتفاق افتاده بود. فکر می‌کنم هیچ‌کس نمی‌تواند تصور کند یک فرد تا چه اندازه از خودگذشته است و استقامت دارد. از بچگی هیات‌ها را دیده‌ایم و صحبت‌هایی که بزرگ‌ترهای ما می‌کردند و این دلبستگی‌مان نسبت به این قضیه بیشتر بود. از بچگی اینها را در ذهن خود جمع می‌کردم. از بچگی با پدر خود هیات زیاد می‌رفتیم. این امر باعث شد که در زمانی که خوانندگی را شروع کردم دوست داشتم در اولین آلبوم خود چنین کاری را اجرا کنم و خوشبختانه موفق شدم این کار را انجام دهم. در این آلبوم قطعه‌ای به نام «متبرک» برای امام‌حسین(ع) خواندم، گاهی تلویزیون این آهنگ را روزهای جمعه و با تصاویری از جمکران پخش می‌کند، اما این شعر برای امام‌حسین (ع) سروده شده است. این کاری بود که در سال ۷۶ ضبط شد و خوشحالم بعد از ۲۰ سال که پخش می‌شود، مورد استقبال قرار می‌گیرد و کار درخور شأنی است. بدون تعارف و کلیشه باید بگویم درست است که هرچه می‌خواهیم از خدا می‌خواهیم، ولی برخی مواقع به ائمه متوسل می‌شویم که ضمانت ما را انجام دهند و نزد خداوند واسطه شوند. من در این زمینه اتفاقاتی را تجربه کرده‌ام که اعتقادات خیلی غیرقابل‌باوری برایم ایجاد کرد و تصور نمی‌کردم. به این ترتیب نزدیکی و ارادت من به امام‌حسین(ع) خیلی بیشتر شد. با اتفاقات و معجزه‌هایی که برای من پیش آمد، این امر رقم خورد.

قبل از اینکه خوانندگی را شروع کنم، در بازار آهن کار می‌کردم. اتفاقی افتاد که در سال ۷۳-۷۲ و در تجارتی که داشتم، ورشکسته شدم. این مساله چندسال طول کشید و اتفاقات پشت سر هم رخ داد؛ به یاد دارم در همان سال‌ها در محرم یک شب در منزل خواب بودم. وقتی شرایط مالی هرکسی به‌هم می‌ریزد از نظر روحی هم آشفته می‌شود، ولی آن زمان هاله سبزی در خواب دیدم که چشم مرا اذیت می‌کرد و شخصی نزدیک من شد و انگشتری سبز و براقی را به من دادند. شاید برای برخی باورپذیر نباشد، ولی من این انگشتر را دست کردم و بعد آن اتفاق و به‌فاصله اندکی همه امور من سروسامان گرفت. راه خوانندگی برای من باز شد و یکباره همه مشکلاتی که از نظر مالی داشتم، برطرف شد. شاید به‌طور طبیعی ۳۰ سال زمان می‌برد تا مشکلاتم حل شود و به آرزوهایی که دارم برسم، ولی این رابطه و آن خواب سبب شد کارهایم سروسامان بگیرد و همواره در ذهن من باقی مانده است. پیشنهادهای زیادی هم برای مداحی داشته‌ام، ولی پاسخ منفی داده‌ام. متاسفانه مداحی کار من نیست؛ می‌توانم انجام دهم و بخواهم کار کنم می‌شود، ولی هرکسی را بهر کاری ساختند. فکر می‌کنم درست‌ترین کار این است که هرکسی کار خودش را بکند. مداح در کشور زیاد داریم که این کار را انجام می‌دهند.

تا همیشه ملت امام حسین(ع) خواهیم بود

محسن علی‌اکبری، تهیه‌کننده

از زمان کودکی‌ام یادم می‌آید قبل از رفتن به مدرسه، قرآن خواندن را یاد گرفتم و مشوق اصلی‌ام هم برای این کار پدرم بود. درکنار این قرآن‌خواندن، هیات هفتگی درمنزل‌مان داشتیم که سخنرانی‌هایش را یادم است. محرم که می‌شد این هیات متفاوت بود و همه آن سال‌ها برایم خاطره است.

درمورد ریشه‌دار بودن محرم برای ما، همین هیات خانگی که در آن سال‌ها داشتیم کافی است. که همه این ریشه‌دار بودن را از خانواده داریم و برای من از پدرم بسیار این مساله باقی مانده است. مثلا اگر پدر مرحومم جور دیگری بودند و اهل دین نبودند و دیندار نبود، طبیعتا من هم این نبودم که بخواهم محرم و امام‌حسین(ع) همیشه برایم ماندگار و مهم باشد. نقش بسیار زیاد و تاثیرگذار پدر و مادر در رشد درست و سلامت کودک‌شان بسیار مهم است.

هم‌نسلان من همه این خاطره هیات رفتن با پدر و مادر یا روضه‌های خانگی را بسیار دارند. در همان زمان از نظر ما حضرت اباعبدالله(ع) یک انسان قدرتمند بودند و ایشان را همیشه با همین عنوان قدرتمند در ذهن‌مان مجسم می‌کردیم. حالا بزرگ شدیم و می‌دانیم که قدرتمندتر از خداوند وجود ندارد و امام‌حسین(ع) بسیار قدرتمند کودکی ما عاشق خدایش است و قدرتش را از خداوند متعال گرفته است. این خداباوری و این اعتقادات ما ریشه در همان کودکی‌مان دارد که در هیات‌ها بزرگ شدیم و رشد کردیم و همه‌شان بازهم به پدر و مادر برمی‌گردد که ما را با این روش بزرگ کردند. امیدوارم در روزگار و زمانه ما، بازهم پدر و مادرها به این موضوعات توجه کنند تا فرزندان‌شان با همین روش امام‌حسینی بزرگ شوند، چون اگر غیر از این باشد، فرزندان‌شان شاید راه درست را پیدا نکنند.

ببینید این ریشه‌دار بودن امام‌حسین(ع) برای ما یادآور همین جمله حاج‌قاسم سلیمانی است که ما «ملت امام حسینیم». خود حاج‌قاسم همیشه می‌گفت من در مکتب خمینی(ره) هستم، امام‌خمینی(ره) می‌گفتند مکتب ما مکتب عاشوراست. الان خیلی می‌شنویم که بارها گفته می‌شود ما در مکتب قاسم سلیمانی هستیم. این مکتب قاسم سلیمانی چیست؟ این مکتب، همان مکتب عاشورایی است؛ مکتبی که در آن محبت فراوان است. در مقابل مردم محبت و مهربانی دارد. از طرفی همین انسان، در مقابل ظلم سکوت نمی‌کند. شما می‌بینید که حضور قاسم سلیمانی در منطقه باعث می‌شود داعش نتواند قدرت لازم را داشته باشد و نظام بین‌المللی جهان در مقابل این مرد سخت و دلاور سر فرود می‌آورد اما همین حاج‌قاسم را می‌بینیم که در برابر فرزندان شهدا سر خم می‌کند. اینها همان مکتب خمینی و مکتب حسینی است که بازهم همان مکتب سلیمانی است. برای جوانان‌مان کافی است فقط همین سمت و مسیر تربیتی را مشخص کنیم که تبعیت از مکتب سلیمانی داشته باشند که در اوج قدرت باشند و باز در مقابل یک بچه زانو بزنند و به فرزندان شهدا محبت کنند. وقتی سیل و زلزله می‌آید اولین نفر است که با تیمش حاضر می‌شود. اینها همه همان مکتب عاشورایی است که ما در همین زمان فعلی آن را می‌بینیم. همین است که می‌گوید ما ملت امام حسینیم و واقعا این موضوع درست است و ما ملت امام حسینیم و تا همیشه خواهیم بود.

غیراز غمت نداشته‌ام یار و همدمی

حسین دهلوی، شاعر

برپا شده‌است در دل من
خیمه غمی
جانم! چه نوحه و چه عزا
و چه ماتمی...
عمری‌ست دلخوشم به
همین غم که در جهان
غیر از غمت نداشته‌ام یار
و همدمی

بچه‌تر که بودم، نمی‌دانستم که دقیقا چه روزی ماه محرم شروع می‌شود، اما برای آمدنش لحظه‌شماری می‌کردم. حال و هوای خانه ما حسابی تغییر می‌کرد. بوی اسفند کوچه، اتاق را برمی‌داشت و دل مرا هم با خودش به کوچه می‌کشید. مادرم نذر داشت که تا هفت سالگی لباس سقایی بپوشم و به کودکان محل شیر تعارف کنم. لباس بلند سفیدی که مادرم از شب پیش اتو می‌کرد و زنجیر ۴۰ بسم اللهی که با شال سیاه گردنم می‌انداخت، بیشتر از همه از خودم دلبری می‌کرد... . کودکی من با امام حسین گره خورده بود. بزرگ‌تر که شدم فهمیدم نه‌تنها من که زندگی تمام مردم کشورم از دوران دور با این ماجرا پیوند خورده است. دبیرستان که بودیم، در تاریخ ادبیات‌مان فصلی بود به نام «کسایی مروزی، پرچمدار شعر شیعی» و من که به شعر و ادبیات علاقه‌مند بودم، انگار که گنجی پیدا کرده باشم، با خودم گفتم حتی این شاعر که در نیمه دوم سده چهارم هجری زندگی می‌کرده هم دلش برای این ماه و شهید این ماه می‌تپیده. بیشتر دنبال این قصه رفتم و بیشتر خواندم. مثل تشنه‌ای که دنبال چشمه است، آرام ننشستم.

شاعران کهنی مثل کسایی و ناصرخسرو که دلداده این جریان بوده تا شاعرانی مانند صائب تبریزی، بیدل دهلوی، سلیم تهرانی و... که به قرن ما نزدیک‌ترند، میراث گرانی را برای ما برجا گذاشته‌اند. گنجینه‌ای که هنوز شاعران بزرگ آیینی ما مثل استاد علی معلم، استاد علی انسانی، استاد امیری اسفندقه و همچنین شاعرانی مانند محمدسعید میرزایی، سیدحمیدرضا برقعی، سعید بیابانکی – که در ابتدای این نوشته ادبیاتی از او نقل شد- هنوز مشغول مشق کردن و آموختن از آن هستند.

بر سیل اشک خانه بنا کرده‌ام ولی
این بیت سست را نفروشم به عالمی
گفتی شکار آتش دوزخ نمی‌شود
چشمی که در عزای تو لب‌تر کند نمی
دستی به زلف دسته زنجیرزن بکش
آشفته‌ام میان صفوف منظمی

سال‌هاست که این اشک چشم، این غم سوزان و این آه فروزان را به هیچ شعفی نفروخته‌ایم، چراکه شعفی از این غم بالاتر نیست. به قول آن شاعری که گفت «اصلا حسین جنس غمش فرق می‌کند» هربار که برای غم شهید کربلا گریه کرده‌ایم، چنان گشایشی در دل‌هایمان ایجاد شده که با آن «ما را سر باغ و بوستان نیست.» سال‌هاست که برخلاف مردم کوفه، امام‌مان را تنها نگذاشته‌ایم و لحظه‌ای نبوده که دفتر شعرهایمان از مرثیه او خالی باشد و این اصلا بعید نیست. ما امت او هستیم؛ ما ملت امام حسینیم.

بشنو تو این حکایت!

سجاد سامانی، شاعر

در ذهن بسیاری از مخاطبان ادبیات، به جز اشعاری همچون ترکیب بند محتشم کاشانی، چیز بیشتری نیست که نشان‌دهنده سابقه شعر پارسی در مرثیه‌سرایی برای سیدالشهدا(ع) باشد. درواقع برای برخی، این پیش‌فرض وجود دارد که در ادبیات کلاسیک اشعار چندانی در این موضوع سروده نشده و از بسیاری از این آثار بی‌خبرند. اما اگر دقیق‌تر بنگریم، خواهیم یافت که در ادبیات کهن، شعر در مدح و مرثیه معصومین(ع) و به‌خصوص در مرثیه سیدالشهدا(ع) نه‌تنها وجود داشته، بلکه به‌مراتب فاخرتر و فخیم‌تر و مستحکم‌تر از اشعار ارزشمند امروزی است که به‌عنوان «شعر آیینی» شناخته می‌شوند. این قدمت، تنها به دوره صفویه و بعد از آن نیز محدود نمی‌شود، بلکه اگر مثلا قصیده شکوهمند اوحدی مراغه‌ای در رثای امام‌حسین(ع) را خوانده باشید، با دریایی از معرفت و شناخت نسبت به آن بزرگوار مواجه می‌شوید؛ آن‌هم ازسوی یک شاعر قرن هشتمی! آنجا که می‌گوید:

روزی ز سرگذشت تو دیدم حکایتی / زان روز باز پیشه من نوحه و بُکاست
تا میل قبه تو درآمد به چشم من / تاریکی از دو چشم جهان بین من جداست...

اما سرودن از اهل‌بیت(ع) به قبل از قرن هشت نیز بازمی‌گردد؛ تا جایی که نویسنده متعصب کتاب «فضائح الروافض» در قرن ششم که از این روال ناراحت بوده، می‌نویسد: «رافضیان این همه مناقب‌ها بدان خوانند تا عوام‌الناس و کودکان دگر طوائف را از راه ببرند... .» اینها بدین خاطر است که قرن ۵ و ۶، قرن رواج تشیع در ایران است و ریشه آن را می‌توان رفت‌وآمد طلاب شیعه از ایران به بغداد و نجف و بهره بردن از مکتب شیخ طوسی و... دانست که در پی آن اندیشه‌های آن مکتب در ری، خراسان و... رواج یافت. دورانی که شاعر سترگی همچون ناصرخسرو قبادیانی در مدح اهل‌بیت(ع) می‌سراید و سنایی، شاعر ماندگار می‌گوید:

جز کتاب‌الله و عترت زاحمد مرسل نماند / یادگاری کان توان تا روز محشر داشتن

اما اگر به قبل‌تر برگردیم، به «کسایی» می‌رسیم که در قرن چهارم از کربلا سروده و به گفته امین ریاحی، نخستین سوگنامه کربلا در زبان فارسی است:

آن میر سربریده، در خاک خوابُنیده / از آب ناچشیده، گشته اسیر غوغا
تنها و دل‌شکسته، بر خویشتن گرسته / از خان و مان گسسته وز اهل‌بیت و آبا

باید اشاره کرد که میان مرثیه‌سرایی و لزوم شیعی بودن شاعران کهن ارتباط مستقیمی نیست و بسیاری از آنان از محبان اهل‌بیت(ع) بوده‌اند. بعد از گذراندن این دوران سخت، در قرن ۷ و ۸ و ۹ اما مدح و ستایش و مرثیه اهل‌بیت(ع) در ایران به‌شدت اوج می‌گیرد. سیف فرغانی شاعر قرن هفتم گفته:

ای قوم در این عزا بگریید / بر کشته کربلا بگریید...
در گریه سخن نکو نیاید / من می‌گویم شما بگریید!

ملاحسن کاشی، مولانا نظام استرابادی، ملا ملک قمی، ملا طغرای مشهدی، سالک قزوینی، ندیم مشهدی، ظهوری ترشیزی، فصیحی، هاتف اصفهانی و... دیگر شاعرانی هستند که در اعصار اشعار بسیاری در منقبت اهل‌بیت(ع) و در رثای سیدالشهدا(ع) سروده‌اند. اما به‌نظر می‌رسد هرچه به دوران مکتب وقوع، سبک هندی و سبک بازگشت ادبی در دوره‌های پیش از صفویه، صفویه و قاجار نزدیک‌تر می‌شویم، به اشعار متنوع‌تری برمی‌خوریم که بسیاری از آنها نمونه‌های اعلای مرثیه سیدالشهدا(ع) هستند که بعد از آن مانندی برای آنها سروده نشده است. مقبل کاشانی که هم‌عصر محتشم کاشانی است، یکی از به‌یاماندنی‌ترین این اشعار را دارد با مطلع:

روایت است که چون تنگ شد بر او میدان
فتاده از حرکت ذوالجناح وز جولان

هوا ز باد مخالف چو قیرگون گردید
عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید

نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت
نه سیدالشهدا بر جدال طاقت داشت

کشید پا ز رکاب آن خلاصه ایجاد
به رنگ پرتو خورشید، بر زمین افتاد

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد
اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

یا وصال شیرازی، در یکی از سروده‌هایش می‌گوید:

لباس کهنه بپوشید، زیر پیرهنش
مگر که بر نکشد خصم بدمنش ز تنش

لباس کهنه چه حاجت؟ که زیر سمّ ستور
تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش

که گفت از تن او خصم برکشید لباس؟
لباس کی بود او را که پاره شد، بدنش؟

نه، جسم یوسف زهرا، چنان لگدکوب است
کزو توان به پدر بُرد بوی پیرهنش

زمانه خاک چمن را به خاک عدوان داد
تو در فغان که چه شد ارغوان و یاسمنش

نه گل، تو گر سر خاری، در این چمن دیدی
بیا و آب ده از جویبار چشم منش

بلی ز خاک، صبا بر تنش کفن پوشاند
بیافتی اثری گر ز جسم مُمتحنش

عیالش ار نه به همره، در این سفر بودی
از او خبر نرسیدی به مردم وطنش

دهان کجا که نماید تلاوت قرآن؟
مگر که روح قُدس ساخت، حرفی از دهنش

ز دستگاه سلیمان فلک اثر نگذاشت
به غیر خاتمی، آن هم به دست اهرمنش

ببین به آل پیمبر، چه کرد ظلم یزید
تواند این همه گل، کس ز یک گلستان
چید ؟

وی در سروده‌ای دیگر این‌گونه آغاز می‌کند :

گفت؛ ای گروه هر که ندارد هوای ما
سر گیرد و برون رود از کربلای ما

نا داده تن به خواری و ناکرده ترک سر
نتوان نهاد پای به خلوت‌سرای ما

تا دست و رو نشست به خون می‌نیافت
کس
راه طواف بر حرم کبریای ما

این عرصه نیست جلوه‌گه روبه و گراز
شیرافکن است بادیه ابتلای ما

همراز بزم ما نبوَد طالبان جاه
بیگانه باید از دو جهان آشنای ما

برگردد آن که با هوس کشور آمده
سر ناورد به افسر شاهی گدای ما

ما را هوای سلطنت مُلک دیگر است
کاین عرصه نیست در خور فرّ همای ما

یزدان ذوالجلال به خلوت‌سرای قدس
آراسته ست بزم ضیافت برای ما

برگشت هر که طاقت تیر و سنان نداشت
چون شاه تشنه کار به شمر و سنان نداشت

می‌توان همچنان تا هزاران کلمه از سروده‌های این شاعران و سوگنامه‌های شاعران پیش از آنان همچون خواجوی کرمانی، مولوی و... گفت که برخی از آنها اگرچه برای بسیاری از شخصیت‌های موثر تاریخ اسلام نیز اشعاری دارند، اما آنجا که از سیدالشهدا(ع) می‌سرایند، سخن‌شان اوج می‌گیرد. به‌هر روی، ادبیات فارسی در زمینه مراثی امام‌حسین(ع) محدود به روزگار ما نیست و اتفاقا دوران طلایی‌اش متعلق به همان دوران کهن بوده که البته به فضل خداوند تا به امروز انواری از آن ادامه یافته است.

ادامه در صفحه ۱۳

ادامه از صفحه ۱۲

تا زنده‌ای چنین کن

سعید تاج‌محمدی، شاعر

می‌توانی سری به تاریخ‌مان بزنی. بی‌شک در لابه‌لای صفحاتش هرجا نور و شوری دیدی، همان جا نام حسین را خواهی یافت. هرجا حرکتی به‌سوی روشنی دیدی و هرجا قدم‌های محکمی یافتی، درست همان جا به‌دنبال نام حسین بگرد. می‌توانی سری به فرهنگ ما بزنی. هرجا دیدی دل‌های ما روشن‌تر و سینه‌های ما گرم‌تر است، به حرارت عشق حسین رسیده‌ای. هرجا ما را نحیف و در رخوت دیدی، همان جایی است که نامی از حسین در میان نبوده است.

می‌توانی به خانه‌های ما بیایی و با ما زندگی کنی. با ما آب بنوشی و اسم حسین روی لبت گل کند تا ببینی:

آب سردی اگر که نوشیدم یا حسین آمد و گلابش کرد
کوه غم بود در دل سنگم آتش عشق دوست آبش کرد

و یا با ما افطار کنی و بغض گلویت را بگیرد تا با یک سلام ساده به نام مبارکش دل‌مان باز شود. می‌توانی از طاقچه‌ها و گنجه‌هایمان سجاده‌ها را برداری و باز کنی تا غبار و خاک کویش را چون گوهری طوطیای چشم کنی و با ما از تربت اعلایی که مال کربلاست دوا بگیری.

می‌توانی با ما به دنیا بیایی و در گوشت که اذان گفتند، بعد قنداقات را روی دست بگیرند و دو خط روضه‌اش را بخوانند و با اشک غمش کامت را باز کنند. می‌توانی با ما کودک شوی و سالی یک‌ماه چادر سیاه اضافه مادرت بشود بهترین لباس مجلسی‌ات و بشوی پادوی مجلس حسین. مایی که حتی بازی‌ها و شیطنت‌ها و کودکی‌هایمان را در هیات و تکیه حسین زندگی کردیم.

کافیست با ما بزرگ شوی...

کافیست با ما نفس بکشی...

کافیست کنار ما قد بکشی تا ببینی این نهال نورسی که حالا درخت جوان و محکمی شده، از اشک غم حسین آبیاری شده و آفتاب محبت حسین بر برگ و بارش تابیده و از این درخت، چه ثمری جز عشق او انتظار می‌کشی؟

دست بر سینه ما بگذار و لمس کن آتشی را که حرارتش تا ابد سردی نخواهد داشت.

می‌توانی به دل‌نوشته‌های ما سری بزنی.

دفتر اشعار این سرزمین و مردمانش را ورقی کن تا دریابی حسین برای این ملت، همه‌چیز است. زندگی است. عشق ما، هجران ما، غم ما، لبخند ما، شور و شعور ما هموست.

هزار و اندی سال به عقب برگرد و به خانه کسایی مروزی در مرو برو تا مستمع روضه شاعرانه‌اش شوی، آن‌گاه که اولین مرثیه فارسی را برای کربلا می‌سرود:

دست از جهان بشویم عز و شرف نجویم
مدح و غزل نگویم، مقتل کنم تقاضا
تا زنده‌ای چنین کن دل‌های ما حزین کن
پیوسته آفرین کن بر اهل بیت زهرا

کمی جلوتر بیا تا در بلخ و بدخشان صدای مویه‌های بغض‌آلود ناصرخسرو را در رثای حسین بشنوی:

لعنت کنم بر آن بت کو کرد و شیعت او
حلق حسین تشنه در خون خضاب و رنگین

یا از محبت سنایی سنی مذهب بشنو:

سراسر جمله عالم پر زنانند   زنی چون فاطمه خیرالنسا کو؟
سراسر جمله عالم پر شهید است   شهیدی چون حسین کربلا کو؟

یا در پس کلام رستم شاهنامه صدای بلند عاشورای حسین را ببین آنگاه که پهلوان فردوسی می‌گوید:

مرا کشتن آسان‌تر آید ز ننگ

و با راز و رمز عاشقانه محتشم به کاشان برو تا حیران شوی از واژگانی که قدم‌به‌قدم این خاک را تصرف شور و نوحه‌اش کرده است:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

به‌راستی این شورش را مگر می‌شود شعر نکرد و قلم نزد؟ مگر می‌شود حیرانش نشد؟

مگر می‌شود مست نشد از نوازش نسیمی که هنوز هم از غروب عاشورا به مشام ما می‌وزد؟ همان غروبی که:

گودال قتلگاه پر از عطر سیب بود

و یادمان می‌آورد:

این پیام تک‌سوار ظهر عاشوراست یاران
مرگ در فرهنگ ما زیباست اما ایستاده

و گاهی از عطر چادر و معجر غمدیده بزرگ بانویی نهیب می‌زند که:

کربلا در کربلا می‌ماند اگر زینب نبود...

شهر به شهر این سرزمین اساطیری و خانه‌به‌خانه این سرزمین، منزل نزول روح‌القدس بوده بر جان و قلم شاعرانی که از داغ غم حسین بی‌تاب و مشتعلند.

امروز و دیروز نیست که ادیبان و شاعران ایرانی نام حسین را زینت و جلای دفتر اشعارشان می‌گردانند؛ از قطران و نیر در تبریز تا فردوسی در طوس. از محتشم در کاشان تا عمان سامانی و هلالی جغتایی و مولانا و حافظ و تا همین امروز و همین ساعت.

شاعران این سرزمین همواره علمداران ذکر نام و مرام حسین بوده‌اند و هستند. بیش از حسین، برای هیچ محبوبی این دریای عظیم شاعرانگی خلق نشده است.

شاعران چشم و گوش و زبان بیدار مردم این سرزمینند. همین سرزمینی که نام و مرام حسین، سرور آزادگان عالم همواره پیشانی‌بند ملتش بوده. چه آن روزی که پشت خاکریز با گلوله داغ فدا می‌شدند و زیر لب حسین را صدا می‌زدند و چه روزگاری که موج‌موج، کربلایش را رود می‌شوند و اربعینش را دریا می‌کنند.

شاعران این ملت، جوان‌ها و جان‌های همین ملت‌اند؛ ملتی که دیروز و امروز و فردایش، روشن از تلألو یک نام است: حسین...

کیست در این سرزمین که بیتی یا قطعه‌ای شعر عاشورایی را بارها زیر لب زمزمه نکرده باشد و با آن خاطره نداشته باشد؟

حقا که ما ملت همه شاعر حسین ابن علی هستیم. خواه شعرمان را با واژگان در دفتر دل‌مان در کتاب‌های فرزانگی و هنرمان نوشته باشیم، خواه بر سینه سپرمان حک کرده و زیر تانک رفته باشیم و خواه شب جمعه‌ای در سرزمین حسین در آتش عشقش سوخته باشیم. حقا که شعرهای ما عاشقانه است و عشق در قاموس ما جز حسین معنا نمی‌دهد.

حقا که ما ملت، ملت امام حسینیم...

آتش زند لانه مرغ پریده را

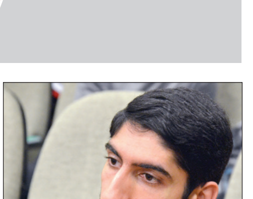

محمدرضا بازرگانی، شاعر

آدم‌های بزرگ کردار و گفتارشان تذکر است و نصیحت، حساب شده عمل می‌کنند و بی‌پشتوانه و هدف سخنی بر زبان جاری نمی‌کنند. تک‌تک کلمات‌شان گوهری است که قیمت گذاشتن بر آن خریدار را بی‌ارزش می‌کند و کم‌خردی او را به رخ می‌کشد که نمی‌داند اینها میراث گرانقدر اخلاق هستند، نه کالای معاملاتی. شاید دور از حق نباشد اگر بگوییم پیرامون هر یک از جملات این بزرگان می‌شود کتابی تالیف کرد سرشار از آموزه‌های اخلاقی، اما گاهی کلام انسان‌های بزرگ آن‌طور که بایسته و شایسته است به گوش نمی‌رسد و اتفاقی می‌طلبد تا درخشش این جواهر ناب چشم‌ها را خیره کند. همان‌گونه که فریاد تظلم‌خواهی حسین(درود خدا بر او) شنیده نشد مگر با ریختن خونش که خون خدا بود و آبروی آسمان و زمین. سرخی خون حسین بود که فریادش را به گوش دنیا رسانید و طنینش را تا به امروز در برگ برگ تاریخ ماندگار کرد. خط خون او بود که بر شوره‌زار کربلا مسیر حق را ترسیم کرد.

حال چگونه می‌شود کسی مسیرش مسیر حسین بن علی باشد و مثل او نباشد؟ چگونه ممکن است کسی با زیارت عاشورا مأنوس شود در فراز «اللَّهمَّ اجْعَلْ مَحْیایَ مَحْیا مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَمَماتی مَماتَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» اشک بریزد ولی چون حسین زندگی نکند و چونان حسین نمیرد؟ آری پیروان اباعبدالله آینه او هستند زیست‌شان حسینی و مرگ‌شان حسینی است. همان‌گونه که مولایشان صدایش را با نثار جانش به گوش جهانیان رساند، اینان نیز به قول سیدشهیدان اهل قلم راز عالم را به بهای خون خود فاش می‌کنند و حرف‌هایشان بعد از شهادت‌شان شنیده می‌شود. از همین دست است جمله «ما ملت امام حسینیم» حاج‌قاسم سلیمانی.

«ما ملت امام حسینیم» شاید روزی فقط یک جمله بود که در یک مراسم پشت یک تریبون گفته شد ولی امروز از آهنگ پیشواز تلفن‌های همراه تا دیوارنگاره میدان ولیعصر را تسخیر کرده است. هیات‌های عزاداری جایگاه‌شان را با این جمله مزین می‌کنند و روی سربند خادمان حسینیه‌ها و تکیه‌ها این جمله نگاشته شده است. این جمله را یک فرد به زبان جاری ساخت ولی به وسعت یک ملت گسترش یافت چراکه این جمله ریشه در هویت یک ملت دارد. این جمله با تمام اختصار و ایجاز خود جهان‌بینی یک ملت را به بهترین شکل ترسیم می‌کند. ملتی که در تمام وادی‌های اجتماعی و هنری و سیاسی‌اش ردپای این جمله را می‌توان دید. برای درک بیشتر و بهتر این مفهوم باید نگاهی به فرهنگ ملت ایران در طول تاریخ انداخت و کدام آینه بهتر از شعر پارسی بازتاب‌دهنده فرهنگ ملت ایران است.

پرداختن شاعران پارسی زبان به مساله عاشورا و محرم به حدی در تاریخ ادبیات ایران پربسامد بوده که محققان ادبی شاخه‌ای مجزا تحت عنوان «شعر عاشورایی» به آن اختصاص داده‌اند. شاید وقتی اسم شعر عاشورایی برده می‌شود اولین شعری که به‌خاطرمان بیاید ترکیب‌بند محتشم کاشانی باشد که بی‌تردید مرثیه‌ای بی‌نظیر است ولی گسترش شعر عاشورایی بیش از اینها بوده، به‌طوری که حتی شاعری مانند ایرج‌میرزا که بیشتر به‌عنوان شاعر اجتماعی و سیاسی شناخته می‌شود، از این کاروان جدا نیفتاده و مرثیه‌ای بسیار حزن‌انگیز در سوگ اباعبدالله سروده که با مقایسه رسوم عزاداری ایرانی با حوادث عاشورا، سنگینی مصائب کربلا را بیان کرده است:

رسم است هر که داغ جوان دیده دوستان
رأفت برند حالت آن داغدیده را
یک دوست زیر بازوی او گیرد از وفا
وان یک ز چهره پاک کند اشک دیده را
آن دیگری بر او بفشاند گلاب قند
تا تقویت شود دل محنت‌کشیده را
یک چند دعوتش به گل و بوستان کنند
تا برکنندش از دل، خار خلیده را
جمعی دگر برای تسلای او دهند
شرح سیاه‌کاری چرخ خمیده را
القصه هر کس به طریقی ز روی مهر
تسکین دهد مصیبت بر وی رسیده را
آیا که داد تسلیت خاطر حسین
چون دید نعش اکبر در خون تنیده را
آیا که غمگساری و اندوه بری نمود
لیلای داغدیده محنت‌کشیده را
بعد از پدر دل پسر آماج تیغ شد
آتش زند لانه مرغ پریده را

شاید برخی تصور کنند سرودن اشعار عاشورایی بعد از تاسیس حکومت صفوی و رسمی شدن مذهب تشیع در ایران باب شده است اما این‌گونه نیست چراکه یکی از معروف‌ترین و بهترین اشعار عاشورایی فارسی غزل مولوی با مطلع زیر است:

کجایید ای شهیدان خدایی
بلا جویان دشت کربلایی

که کمتر از سه قرن قبل از روی کار آمدن حکومت صفویان سروده شده است. البته سرایش اولین شعر عاشورایی در ایران به قرن چهارم هجری برمی‌گردد. در این راستا کسایی مروزی را نخستین مرثیه‌سرای ایرانی در عزای سیدالشهدا(ع) ذکر کرده‌اند. در ادامه قصیده معروف و در سوگ اباعبدالله الحسین(ع) که به‌عنوان اولین شعر عاشورایی ایران از آن نام می‌برند را با هم مرور می‌کنیم:

باد صبا درآمد فردوس گشت صحرا
آراست بوستان را نیسان به فرش دیبا
آمد نسیم سنبل، با مشک و با قرنفل
آورد نامه گل باد صبا به صهبا
دست از جهان بشویم عز و شرف نجویم
مدح و غزل نگویم، مقتل کنم تقاضا
میراث مصطفی را فرزند مرتضی را
مقتول کربلا را تازه کنم تولا
آن نازش محمد پیغمبر موبد
آن سید ممجد شمع و چراغ دنیا
آن میر سر بریده در خاک خوابنیده
از آب ناچشیده گشته اسیر غوغا
تنها و دل‌شکسته بر خویشتن گرسته
از خان‌ومان گسسته و ز اهل‌بیت آبا
از شهر خویش رانده و ز ملک برفشانده
مولی ذلیل مانده بر تخت ملک مولی
مجروح خیره گشته ایام تیره گشته
بدخواه چیره گشته بی‌رحم و بی‌محابا
بی‌شرم شمر کافر، ملعون سنان ابتر
لشکر زده برو بر، چون حاجیان بطحا
آن کور بسته مطرد بی‌طوع گشته مرتد
بر عترت محمد چون ترک غز و یغما
صفین و بدر و خندق، حجت گرفته با حق
خیل یزید احمق یک یک به خونش کوشا
پاکیزه آل‌یاسین گمراه و زار و مسکین
و آن کینه‌های پیشین آن روز گشته پیدا
آن پنج ماهه کودک، باری چه کرد ویحک
کز پای تا به تارک مجروح شد مفاجا
بیچاره شهربانو مصقول کرده زانو
بیجاده گشته لولو بر درد ناشکیبا
مومن چنین تمنی هرگز کند؟ نگو، نی!
چونین نکرد مانی، نه هیچ گبر و ترسا
آن بی‌وفا و غافل، غره شده به باطل
ابلیس‌وار و جاهل، کرده به کفر مبدا
رفت و گذاشت گیهان، دید آن بزرگ برهان
وین رازهای پنهان پیدا کنند فردا
تخم جهان بی‌بر این است و زین فزون‌تر
کهتر عدوی مهتر نادان عدوی دانا
بر مقتل کسایی برهان همی نمایی
گر هم بر این بپایی بی‌خار گشت خرما
مومن درم پذیرد تا شمع دین بمیرد
ترسا به زر بگیرد، سم خر مسیحا
تا زنده‌ای چنین کن دل‌های ما حزین کن
پیوسته آفرین کن بر اهل‌بیت زهرا

بعد از کسایی مروزی می‌توان به اشعار عاشورایی سیف فراهانی و مقتل‌واره‌های سنایی غزنوی در کتاب «حدیقه الحقیقه» اشاره کرد.

علاوه‌بر توجه به ریشه عمیق تاریخی در سرایش اشعار عاشورایی باید به تعدد زاویه دید شاعران مختلف به واقعه عاشورا و کربلا در شعر هم دقت ویژه کرد تا بهتر بتوان تاثیرگذاری عاشورا بر اشعار فارسی را دریافت. هر شاعری که به سرودن شعر در مورد حوادث کربلا پرداخته است با دید خود به موضوع نگاه کرده و با توجه به ذوق خود و شرایط وقت جامعه، عاشورا را از زاویه دید خودش ترسیم کرده است. شاعری همچون محتشم در ترکیب‌بند مشهور خود به فضای ماتمی عاشورا می‌پردازد و عظمت اندوه آن را به تصویر می‌کشد. شاعری دیگر مانند عمان سامانی نگاه عرفانی به این واقعه تاریخی دارد و داستان وداع امام حسین(ع) با فرزندش حضرت علی‌اکبر را با دل بریدن یک سالک از دلبستگی‌های غیرالهی ترسیم می‌کند و از زبان امام به فرزندش هنگام اذن میدان دادن می‌گوید:

از رخت مست غرورم می‌کنی
از مراد خویش دورم می‌کنی
گه دلم پیش تو گاهی پیش اوست
رو که در یک دل نمی‌گنجد دو دوست
... حائل ره، مانع مقصد مشو
بر سر راه محبت، سد مشو
... هرچه غیر از اوست، سد راه من
آن بت است و غیرت من، بت شکن
جان رهین و دل اسیر چهر تست
مانع راه محبت، مهر تست

و یا شاعر دیگری مانند مرحوم حمید سبزواری قرائتی حماسی از واقعه عاشورا دارد و آن را الگوی همیشگی نبرد حق علیه باطل می‌داند و این‌گونه می‌سراید:

تا گردش زمانه و لیل و نهار هست
نام حسین هست و حسینی شعار هست
... تا در زمانه رسم یزید است برقرار
سودای دادخواهی او برقرار هست

شاعر دیگری نیز همچون مرحوم قیصر امین‌پور با نگاهی انتقادی به روایت‌های عامیانه و کوته‌نظرانه از واقعه عاشورا و عدم بیان اهداف و ارزش‌های اصلی این قیام بزرگ، این‌گونه در قالبی نیمایی می‌نویسد:

راستی آیا
کودکان کربلا
تکلیف‌شان تنها
دائما تکرار مشق آب! آب!
مشق بابا آب بود؟

بی‌تردید ذکر تمام نمونه‌های شعر عاشورایی و تمام زوایای دید خارج از ظرفیت این یادداشت است. اینها که گفته شد تنها برگ کوچکی از کتاب سترگ ادبیات عاشورایی ایران و ادبیات هم تنها بخشی از فرهنگ غنی ملت بزرگ ایران است. حال که در این مجال کم گوشه‌ای از آمیختگی فرهنگ عاشورایی با فرهنگ ملت ایران به نمایش گذاشته شد با دلگرمی می‌توان به صحت و صدق کلام سردار دل‌ها، شهید سپهبد قاسم سلیمانی اعتراف کرد که بله «ما ملت امام حسینیم.»

یاد

یادبودی از مرحوم روح‌الله رجایی

به یاد رفیق امام حسین(ع)

زنگ زدم و گفتم: «می‌خواهم برایمان بنویسید، به بهانه محرم، به بهانه کتاب «زان تشنگان»، گفت شما کتاب را خواندی؟ گفتم: بله، خیلی هم گریه کردم.» خداروشکری گفت و بعد هم گفت چشم می‌نویسم و می‌فرستم. روز بعد مطلب را برایم ارسال کرد و خواست وقتی منتشر شد برایش بفرستم.

روح‌الله رجایی را می‌گویم. این گفت‌وگویم با او درست محرم سال گذشته بود همین روزها. حالا او در کنارمان نیست و به‌بهانه سوژه این صفحه دوباره به سراغ متن سال گذشته‌اش رفتم تا یادی کنم از کسی که امام حسینی بود و به گفته همه دوستانش، این امام حسینی بودن در خون و رگش آمیخته بود. اگر این یادداشت را خواندید، فاتحه‌ای بخوانید برای کسی که ما ملت امام حسینیم را به‌معنای واقعی کلمه صرف کرده بود، برایم جالب است که او در یادداشتش از مهدی شادمانی یاد کرده است و گفته او محرم امسال نیست حالا روح‌الله رجایی را هم امسال محرم در کنارمان نداریم: «کم نیستند روزنامه‌نگارهایی که داستان‌نویس شده‌اند یا برعکس. من که در روزنامه‌نگاری هم کمیت لنگی دارم، اما هرگز خیال داستان‌نویس‌شدن را نداشته‌ام. اگر بگویم دوست نداشته‌ام دروغ گفته‌ام. درستش این است که خودم را مثلا فوتبالیست دسته دومی دانسته‌ام که فوتبالیست‌شدن در لیگ‌برتر را دور و دیر می‌داند.

راستش فکر می‌کنم با هم جور درنمی‌آید. نمی‌شود که ذهنت درگیر خبر و روزمرگی‌های روزنامه‌نگاری باشد و بعد دل و دماغی هم برای داستان‌نوشتن داشته باشی. یک موجود دو زیست بودن که هم شش دارد و هم آبشش، کار من نیست و هرگز نخواسته‌ام پا در کفش داستان‌نویس‌ها کنم، البته اگر می‌کردم هم حکایت بردن عرض و آوردن زحمت می‌شد. همه اینها برای این بود که بگویم نام من قاچاقی در کتاب «زان تشنگان» قرار دارد. من این کاره نیستم. اما خب، خیلی چیزها در این جهان سرجایش نیست و یکی هم همین اسم من در این کتاب خوش اعتبار و پرآبرو.

این مجموعه نزد اهل کتاب به اعتبار دو نمونه قبلی‌اش یعنی کآشوب و رستخیز سربلند است و حتما نزد خود امام حسین(ع) هم آبرویی دارد. بنابراین اگر کتاب را خواندید، از ۲۴ نویسنده‌اش که همه‌شان خوب نوشته‌اند، نام من را منها کنید و یادتان باشد دست من خالی‌تر از چیزی است که فکرش را کنید. البته خوشحالم از اینکه در کتابی که سری اول و دومش را با شوق و حسرت خوانده بودم، چیزی را نوشته‌ام که بخشی از رویا و زندگی‌ام بوده است. پدربزرگم کربلایی محمدرحیم پیرمرد چیزفهمی بود که شوق و عشق کربلا را در دلم کاشت و بزرگ‌ترین ارثی را برایم گذاشت که می‌شد و می‌توانست.

فقط خواسته‌ام از پیرمردی روستایی بنویسم که امام حسین(ع) را جور عجیبی دوست داشت. حکیم ساده و کوچکی که غریب‌ترین حرف‌های جهان را در سال‌های کودکی در گوشم تکرار کرد. هنوز صدایش در گوشم است که رو به کربلا می‌ایستاد و سعدی می‌خواند که: «تو صبر از من توانی کرد و من صبر از تو نتوانم.» خیال کرده‌ام اگر درباره او چیزی نمی‌نوشتم و آنچه از او با چشم‌های خودم دیده و با گوش‌های خودم شنیده بودم را جایی ثبت نمی‌کردم، چیز بزرگی به او بدهکار بودم. کربلایی محمدرحیم در چشم من عاشق‌ترین مردی است که تاکنون در این جهان زیسته است. خواستم شما هم روایت این عاشقی را خوانده باشید، همین.»

پی‌نوشت:

یکی از داستان‌های این کتاب را مرحوم مهدی شادمانی نوشته که او هم دلش زنده بود به عشق. لطفا امسال وقتی روضه می‌روید، همه آنهایی که محرم امسال نیستند را یاد کنید؛ کربلایی محمدرحیم و مهدی‌جان شادمانی را بیشتر.